



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا

اکبر مرتضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامها و عبرت‌های عاشورا

نویسنده:

اکبر مرتضوی

ناشر چاپی:

الزائر الروضه المقدسه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	پیام‌ها و عبرت‌ها
۷	قبول عزت و افتخار و پرهیز از ننگ و ذلت
۸	وفاداری و ماندن بر سر پیمان
۸	غیرت و مردانگی
۹	اهمیت نماز و عبادت
۹	توبه و بازگشت
۹	برپا داشتن امر به معروف و نهی از منکر
۱۰	جوانمردی و انصاف
۱۱	لزوم فعلیت یافتن خواست الهی و راضی بودن به آن
۱۱	شجاعت دلیری و ایمان
۱۱	صفات پسندیده سخاوت، حیا، ادب و حریت
۱۲	بازتاب و نتیجه لقمه حرام
۱۲	سنت الهی برای امتحان و محک زدن انسان‌ها
۱۳	زشتی پیمان شکنی و نماندن بر سر عهد و میثاق
۱۳	نتیجه کفران نعمت و دست کشیدن از ایمان و اعتقاد
۱۳	عدم عبرت آموزی از گذشته خویش
۱۴	دست بردن امام به قبضه شمشیر برای آخرین راه
۱۴	جنگ به زشت‌ترین و ناجوان مردانه‌ترین شیوه ممکن
۱۵	برخورد زشت و ناجوان مردانه با کشته‌ها و اهل حرم

- ۱۵----- ادای دین کوفیان به حسین با آن وقاحت بی بدیل
- ۱۵----- تلون مزاج و رنگ به رنگ گشتن بی وقفه کوفیان
- ۱۶----- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا

مشخصات کتاب

عنوان: پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا
 پدیدآورندگان: اکبر مرتضوی (پدیدآور)
 -۶۱ق. رقیه (س) بنت حسین (ع) (توصیف گر)
 صاحب محتوا: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان
 توصیفگر: عبرت آموزی
 پیام عاشورا
 وضعیت نشر: قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷
 یادداشت: ، ملزومات سیستم: ویندوز ۹۸+؛ با پشتیبانی متون عربی؛ +IE۶ شیوه دسترسی: شبکه جهانی وبعنوان از روی صفحه
 نمایش عنوان داده های الکترونیکی
 شناسه: oai:tebyan.net/۳۱۹۴
 تاریخ ایجاد رکورد: ۱۳۸۷/۱۰/۱۹
 تاریخ تغییر رکورد: ۱۳۸۷/۱۰/۱۹
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۹/۶/۲۸
 قیمت شیء دیجیتال: رایگان

مقدمه

(کهیص)؛ ک: کربلا، ها: هلاکت، یا: یزید، ع: عطش، ص: صبر. بی تردید نوشتن از عاشورا و بیان پیام‌ها و عبرت‌های آن روز عظیم از عهده امثال حقیر خارج و شاید قلم‌زنی در این حوزه جسارتی به شأن والا و بی‌همتای این روز و شهدای گران‌قدر آن باشد. با این اعتراف قلبی تصمیم بر آن دارم که در این مقاله، چند پیام و عبرت از این روز بزرگ را بنا به فهم مختصر و البته ناقص خود به تحریر درآورم، هرچند که به قول شاعر: ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری عاشورا و جریان‌های حادث شده در آن از بی‌ظن‌ترین، عجیب‌ترین و گاه تصور نشدنی‌ترین حوادث در طول تاریخ بشری است. و البته یکایک آن حوادث امکان عبرت‌آموزی را به بهترین وجه ممکن در خود لحاظ نموده‌اند: عبرت‌ها و پیام‌هایی شیرین و امید بخش و بعضاً تلخ و تأسف آور. این روز معجونی است از نهایت‌های آدمی: از نهایت پستی و خواری تا کمال انسانیت، از نهایت جوان مردی تا غایت بی‌شرمی، از اوج شهامت و دلیری تا قعر ترس و زبونی، از منتهای عشق و نهایت اخلاص تا زنده‌ترین نوع یاری و حفظ پیمان و میثاق، و بدین سان است که عاشورا سمبل آزادگی، عزت و افتخار تا تاریخ هست بر تارک هستی خواهد درخشید.

پیام‌ها و عبرت‌ها

قبول عزت و افتخار و پرهیز از ننگ و ذلت

از مهم‌ترین پیام‌های این روز که می‌تواند سرلوحه و الگوی تمامی بشر در پیمودن مسیر زندگی خویش باشد، عدم سازش با ستم‌گر

و کنار نیامدن با ذلت و خواری و پستی است، هم چنان که امام (ع) می‌توانست با یک امضای ساده و گردن نهادن بر بیعت یزید، خود و خانواده و اصحاب را از کشته شدن و اسیری نجات دهد و حتی به مال و مقام نیز دست یابد. اما چه ساده اندیشی است، اگر حتی به ذهن خود راه دهیم که امام برای لحظه‌ای هم به این موضوع فکر کرده و دچار تردید و دودلی گشته است. اصولاً از کسی که در دامان پیامبر (ص) با تربیت علی (ع) و پرورش فاطمه (س) و همراهی حسن (ع) رشد نموده، جز این انتظاری نمی‌بایست داشت و این گونه است که امام سوار بر مرکب خویش به سوی لشکر خصم رفته و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت محمد (ص) و فرشتگان و رسولان الهی فرمود: «أَلَا وَآئِنَ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَةُ، يَا بِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ مَحْمِيَةٌ وَنَفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْهُ أَنْ نُؤَثِّرَ طَاعِيَهُ اللَّئَامَ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَآئِنِي زَاحِفٌ إِلَيْهِمْ بِهَذِهِ الْأَشِيرَةِ عَلَى كَلْبِ الْعَدُوِّ - قِلَّةِ الْعَدَدِ - وَخِذْلِهِ النَّاصِرِ...؟! آگاه باشید! زنازاده پسر زنازاده مرا بین دو کار مخیر گردانید: شمشیر کشیدن یا خواری چشیدن و به دور باد که ما به ذلت تن دهیم، که خدا و رسولش و مؤمنان بر ما نمی‌پسندد و دامن‌های پاک و پاکیزه و سرهای پر حمت و جان‌های والایی که فرمان‌برداری فرومایگان را بر کشته شدن با افتخار ترجیح ندهند. هان بدانید که من با این خانواده‌ام با این که تعداد کمی هستید و یآوری ندارم با شما می‌جنگم...»

وفاداری و ماندن بر سر پیمان

این وفاداری را در جریان‌های مختلفی از عاشورا، می‌توان سراغ گرفت؛ از آن جمله، می‌توان به وفاداری یکایک اصحاب امام - به رغم رضایت امام و برداشتن بیعت خود از ایشان - نسبت به پیشوای خود اشاره نمود. در تاریخ آمده که امام در چند مرحله برای اصحاب خویش صحبت نمودند و از آنان خواستند که در صورت علاقه‌مندی برگردند، زیرا تنها با او کار دارند و این جریان حتی در شب عاشورا هم برای آخرین بار تکرار گشت، آن جا که فرمودند: «... وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَ لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مِّنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ، ذُرُونِي وَ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ، فَأَيْنَهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي...؟! اینک سیاهی شب شما را فرا گرفته است، پس شب را شتر راه‌وار خود قرار دهید و هر یک از شما دست یکی از خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با ایشان واگذارید زیرا با غیر از من کاری ندارند. یاران و برادران حضرت به ایشان عرض نمودند که: «برای چه از تو دست برداریم؟ برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند که هرگز چنین روزی را ببینیم...» اوج این وفاداری را می‌توان در سیمای قمر بنی‌هاشم، ابوالفضل العباس، یافت. وقتی برای آن بزرگوار از طرف شمر، به لحاظ خویشاوندی که از سوی مادر با او داشت، امان نامه ابن‌زیاد را آوردند و آن بزرگوار بر سر دو راهی قرار گرفت که یک طرف آن کشته شدن و طرف دیگرش به سلامتی جان، مال و ریاست ختم می‌شد، استقامت و ایمان را از دست نداد و آگاهانه تن به مرگ داد و دست از برادرش نکشید و فرمود: «...عَدَّوَاللَّهِ أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرَكَ أَهْلَنَا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ...؟! ای دشمن خدا آیا به ما می‌گویی برادر و مولایمان حسین پسر فاطمه (س) را رهاکنیم و به فرمان ملعون و ملعون زادگان تن دهیم؟» یا آن هنگام که وارد شریعه گردید و آب را تا برابر دهان مبارک خویش آورد و با آن شدت عطش؛ «ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ (ع)»، آب را نیشامید و تشنه از شریعه خارج گردید، برای سخت‌گیرترین اشخاص هم هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که به راستی اسوه وفاداری و ماندن بر پیمان حسین (ع)، حضرت باب الحوائج (هارون کربلا، ابوالفضل العباس) است.

غیرت و مردانگی

از پیام‌های اخلاقی حماسه عاشورا، غیرت و مردانگی حسین (ع) و اصحاب غیورایشان است که تاریخ با بیان آن، اوراق دیگری از صحیفه عاشورا را به زیور طبع می‌آراید. حضرت عباس (ع) آن هنگام که صدای العطش کودکان حرم بلند شد و از مولای خویش،

جهت، آوردن آب رخصت میدان طلبد یا وقتی که سر مارد بن صدیق، آن غول قوی هیکل را که همانند عمرو بن عبدود بود، برید و جهاد ایشان با نفس خویش در نهایت تشنگی آن هم در میان شریعه و یا پاسخ‌های اصحاب غیور امام، همانند مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و... - همگی اعلام نمودند، که جان همه مابه فدایت، با دست و صورت از تو محافظت می‌کنیم و چون در رکاب تو کشته شدیم در حقیقت به عهدی که با پروردگاران بسته‌ایم وفاداری کرده و وظیفه‌ای که بر عهده داریم را انجام داده‌ایم... - همه از آموزه‌هایی است که به ما درس غیرت می‌دهد.

اهمیت نماز و عبادت

خواندن نماز از واجبات مسلمانی است و به پا داشتن این عمل واجب، آن هم در میدانی چون بیابان کربلا و با آن حال عطش، مصیب دیده، بدون وجود مکان مناسب و با وجود باران تیر و شمشیر و نیزه‌های دشمن زبون، ارج و اهمیت این فریضه بیشتر نمایان می‌شود و خواندن آن در اول وقت و هنگام ظهر بر این ارج و اهمیت مهر تایید و تاکید جاودانه می‌زند. این جلوه از شکوه معنوی، وقتی به درجه اعلا و رتبه عبرت‌آموزی خود می‌رسد که ملاحظه می‌کنیم، در تحقق آن حتی اشخاصی؛ چون سعید بن عبدالله حنفی که خود راسپر ابا عبدالله قرار داده بود، به فیض شهادت می‌رسد، در حالی که بر پیکرش فقط سیزده چوبه تیر - جز زخم شمشیرها و نیزه‌ها - دیده می‌شد. در شب عاشورا، که امام جهت خواندن دعا و نیایش و اقامه نماز به برادرش عباس فرمود: «اگر می‌توانی آنان را امروز از جنگ منصرف کنی، چنین کن. باشد در این شب به درگاه پروردگاران نماز بگذاریم، زیرا خداوند می‌داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت قرآنش را دوست دارم.» جالب توجه این که وقتی حضرت عباس از آن قوم مهلت خواست، عمر بن سعد درنگی کرد؛ عمرو بن حجاج زبیدی می‌گوید: به خدا قسم که اگر ایشان از ترک و دیلم بودند و چنین فرصتی را می‌خواستند، هر آینه می‌پذیرفتم، چه رسد به این که ایشان خاندان محمد (ص) هستند.»

توبه و بازگشت

جلوه شکوه‌مند این بازگشت را ما در رفتار «حربن یزید ریاحی» می‌بینیم. آن هنگامی که سید الشهداء فریاد برآورد: «أَمْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْ جَهَّ اللَّهُ، أَمْ مِنْ ذَابٍ يَذْبَهُ حَرَمُ رَسُولِ اللَّهِ؟ آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا مدافعی نیست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند؟» و حر با شنیدن این فریاد لرزه بر اندامش افتاد و در جواب «مهاجر بن اوس» که از حال او سؤال کرده بود، گفت: «به خدا سوگند که من خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم و به خدا هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی‌کنم، اگر چه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.» و آن گاه رکاب بر اسب خویش زد و در حالی که دو دست بر سر گذاشته بود، به خدمت امام شرف یاب شد و از عمل خویش اظهار ندامت نمود و پس از قبول توبه از طرف امام که فرمود: «آری خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد، اکنون پیاده شو» عرض کرد من سواره باشم، بهتر است از این که پیاده شوم تا پایان کارم به پیاده شدن نینجامد. آن گاه رخصت میدان طلبد و با کمال آزادگی شربت شیرین شهادت را نوشید. غیر از این جلوه تابناک، حافظه تاریخ بازگشت حدود سی و دو نفر از لشکریان عمر بن سعد و پیوستن آنان را به سپاه امام ضبط نموده است. این‌ها همه، نشان از توفیق توبه و بازگشتی دارد در آن اوضاع دشوار که قدرت تصمیم‌گیری انسان در آن حال به حداقل می‌رسد.

برپا داشتن امر به معروف و نهی از منکر

امام انجام این فریضه مهم را، از عامل‌های قیام و حرکت خویش به سوی عراق بیان می‌کند؛ یک روز پیش از عاشورا، بر دسته شمشیرش تکیه زد و با کوفیان به احتجاج می‌پردازد و پس از معرفی خویش، پدر، مادر، جد، عمو و حتی شمشیرش، در جواب

این سؤال که: «... پس چرا خون مرا حلال می‌دانید، در صورتی که پدرم ساقی حوض کوثر است و از آن حوض اشخاصی را مانند راندن شتر از آب، خواهد راند و روز رستاخیز پرچم حمد به دست پدر من است.» جواب می‌شود که همه آن چه را که تو گفتی ما نیز می‌دانیم، ولی با این وجود دست از تو برنداریم تا آن که با لب تشنه طعم مرگ را به تو بچشانیم. امام در عین حال که این همه گستاخی و شرارت و فرار از سخن حق را از این لشکر پلید می‌بیند، در روز عاشورا نیز یک بار دیگر به این فریضه عمل می‌نماید تا شاید برای آخرین بار هم که شده یکی دو نفر از خواب جهل و خیره‌سری بیدار گردند و ضمن خلوت نمودن با وجدان خویش به سوی حق گام گذارند. بدین گونه است که امام در آن هنگامه که دیگر هیچ امیدی به تن دادن خصم به سخن حق نیست، بریرین حصین را به سوی آنان می‌فرستد تا ایشان را موعظه نماید، ولی وقتی لشکر به سخنانش گوش ندادند، خودشان به سوی آنان آمده و به امر و نهی ایشان می‌پردازد: «... وای بر شما! پس چرا ما را رها کردید، در حالی که شمشیرها در نیام بود، دل‌ها محکم و فکرها خام بود؟ ولی شما با شتاب مانند ملخ به سوی ما پریدید و هم‌چون پروانه (که خود را به آتش می‌زند) بر این کار هجوم آوردید. آیا از ستم‌گران حمایت می‌کنید و ما را رها ساخته و خوار می‌سازید...» و یا موعظه حضرت ابوالفضل العباس (ع) - پس از به درک فرستادن «ماردین صدیف تغلبی» قهرمان بی‌بدیل دشمن، آن هم با نیزه خود مارد - مع‌الاسف آن نصایح هم در دل آن کوردلان اثر نمود و برای این همه گستاخی و اعراض از حق، قرآن کریم فرموده است: (خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ)؛ خدا بردل و دیده‌هایشان مهر نهاد.

جوانمردی و انصاف

از عبرت‌های آشکار عاشورا، جوانمردی و انصافی است که در اعمال امام و یاران قهرمان ایشان خصوصاً عباس بن علی (ع) مشاهده می‌شود؛ چنان که حضرت ابوالفضل به «عبدالله بن عقبه غنوی» فرمود: «از مبارزه با من صرف نظر کن و به جهت احسانی که پدرم بر پدرت نموده، میدان را ترک نما و برگرد.» اما او حاضر به ترک میدان نشد. ضربه‌ای به شمشیرش زد و مجدداً فرمود: «میدان را ترک کن.» اما او به سبب خجالت از لشکریان حاضر به ترک میدان نبود و آخر الامر هم راضی به این کار شد، نیز آن گاه حضرت با «صفوان بن ابیطح» که حضرت دست راست او را قطع نمود و او را که اصرار بر ادامه نبرد داشت، وادار کرد تا به منزلش برگردد و جراح را خیر نماید. ایشان به خود اجازه نمی‌داد، کسی را که دیگر نمی‌توانست بجنگد، بکشد، لذا او را رها کرد و به انبوه لشکر حمله‌ور گردید. آن گاه هم که خسته و مجروح پس از شش بار دفع حمله دشمن و کشتن هشتاد نفر از آنان با بدن مجروح و خسته و تشنه وارد شریعه شد، آب نوشید، تا تاریخ یکی دیگر از صفحات زرین خود را به این جوانمردی بی‌همتا اختصاص دهد؛ زیرا پدرش علی بن ابی طالب (ع) در شب ۲۱ رمضان چهلیم هجری، به ایشان سفارش کرده بود، هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی، مبادا آب بیاشامی در حالی که برادرت تشنه است. یا در شب عاشورا که به برادر زاده‌ها و عموزاده‌ها و برادران خویش می‌فرماید: بدانید که اصحاب برادر نسبت به ما بیگانه و غریبه‌اند و بار سنگین مرد همیشه بر دوش اهل اوست فردا شما باید در شهادت پیش قدم شوید و نگذارید آنان بر شما در نبرد سبقت بگیرند مبادا مردم بگویند: بنی‌هاشم یاران خود را پیش افکندند و مرگ را با ضرب شمشیر دیگران از خود دفع کردند. جوانمردی و انصاف را باید در مولا حسین (ع) دید که در حال مبارزه وقتی دشمن بی‌اراده و زبون ایشان بین حضرت و حرم اهل بیت قرار گرفت، فریاد برآورد که: «وَيْحَكُم يَا سَيِّعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ» و «كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ؛ ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز واپسین نمی‌هراسید، پس در این دنیای خود، از آزاد مردان باشید و اگر خود را عرب می‌شمارید، پس به اصل شرافت شخصی خود باز گردید.» انصاف و جوانمردی امام و اصحاب ایشان در سیراب نمودن لشکر حر، قبل از تصرف آن به دست کوفیان نمودی دیگر دارد.

لزوم فعلیت یافتن خواست الهی و راضی بودن به آن

«وجه خدا گر شودت منظر نظرزین پس شکی نماند که بی‌پا و سر شوی» آنچه مسلم است، امام نه پیش از جریان عاشورا که از سال‌ها قبل و حتی از زمان کودکی و حضور رسول خدا (ص) به حوادث این روز آگاه و معتقد بود و بر ایشان کاملاً هویدا بود که خداوند حکیم و متعال چگونه سرنوشتی را برای او و اهل و خانواده‌اش رقم زده است. بنابراین، امام با درک کامل و بصیرتی روشن قدم به کربلا گذاشت. این تسلیم و راضی بودن به خواست خداوند متعال، از دیگر عبرت‌های این حماسه جاوید شمرده می‌شود. امام صادق (ع) فرمود: «شنیدم که پدرم می‌فرمود: وقتی امام حسین (ع) با عمر بن سعد - که لعنت خدا بر او باد - برخورد کرد و جنگ برپا شد، خداوند نصرت و مدد غیبی خود را فرستاد، تا آن جا که نصرت الهی بال‌های خود را بر سر امام حسین (ع) گشود. آن گاه حضرت را بین پیروزی بر دشمنان و ملاقات پروردگارش مخیر کردند، پس امام (ع) ملاقات پروردگارش را انتخاب نمود.» این گردن نهادن بر امر الهی و قضای پروردگار، در صورتی که به دنبال آن راحتی تن و جاه و کسب درجات مادی و دنیوی به دنبال آورد، ممکن است برای همه شیرین و پذیرفتنی و لذت‌بخش باشد، اما هنگامی که این قضا مساوی با خوردن تیر و نیزه به گلو، اصابت سنگ به پیشانی و فرو رفتن تیر سه شعبه زهرآلود در قلب و به روایت امام صادق (ع) آثار سی‌وسه نیزه و سی و چهار زخم شمشیر برپیکر و سرانجام بریده شدن سر و بالای نیزه رفتن آن باشد، ارزش و اهمیت رضایت به قضای الهی و لزوم فعلیت یافتن آن به خوبی روشن می‌شود. با این افق وسیع دید است که امام هنگام خروج از مکه می‌فرماید: «مرگ همچون گردن‌بند بر گردن دختران جوان، کشیده و بسته شده است، من به دیدار نیاکان خود مشتاقم؛ آن چنان اشتیاقی که یعقوب (ع) به دیدار یوسف (ع) داشت. از قبل قتل‌گاهی برای من انتخاب شده که باید به آن جا برسم. گویا می‌بینم بندگانم را گرگان بیابان بین «نواویس» و کربلا از هم جدا می‌کنند و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خود را پر می‌نمایند.»

شجاعت دلیری و ایمان

عاشورا را می‌توان، مثنوی بلندی از شجاعت و دلیری و ایمان حسین (ع) و اصحاب وفادارش دانست. طبیعی است که وقتی گروهی انگشت شمار، خود را در مقابل لشکر بی‌شمار دشمن مشاهده می‌کنند و به کشته شدن خویش مطمئن می‌گردند، جز ایمان استوار و عقیده پاک و شجاعت تحسین برانگیز چیز دیگری نمی‌تواند، حتی روحیه یک لحظه ماندن در مقابل آن همه لشکر را به ایشان ارزانی دارد. همین گونه است، شجاعت حضرت ابوالفضل العباس که در شب عاشورا با جلال و شهادت خاصی، پاسداری خیمه‌ها را تا صبح به انجام رسانید تا دشمن جرئت شیخون را در سر نپروانند و کودکان و زنان حرم پیغمبر (ص) با خاطری آسوده به خواب روند... شجاعت ایشان حتی یزید را هم به تعجب و حیرت انداخت، آن هنگام که چون پرچم علم‌دار کربلا را دید، سه بار از روی تعجب برخاست و نشست و گفت: از شجاعت این پرچم‌دار در حیرتم که بر خلاف بقیه قسمت‌های پرچم موضع دستگیره آن کاملاً سالم مانده و حاکی از آن است که پرچم‌دار اصابت تیر و شمشیرها را بر دست خویش تحمل می‌نمود، ولی آن را رها نساخته و فقط وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده پرچم از دستش افتاده و یا با دست او افتاده و دستگیره پرچم این گونه سالم مانده است. این شجاعت و ایمان و دلیری را در دیگر اصحاب حسین (ع)، می‌توان به وضوح دید؛ چنان که هر کدام از آنان در هنگام نبرد از دیگری سبقت می‌گرفتند و از امام خویش خواهش می‌نمودند که هر چه زودتر به ایشان رخصت میدان عطا نماید.

صفات پسندیده سخاوت، حیا، ادب و حریت

اصحاب امام به تبعیت از مولا - و سید خویش، به زیور همه این صفات آراسته بودند و در میدان عاشورا آن را به میدان ظهور

گذارند؛ از حیا و ادب ابوالفضل العباس همان بس که هرگز برادر را، برادر خطاب نکرد بلکه او را مولا و سید خود می‌خواند، و شرم و حیای ایشان که پس از قطع دستان مبارک و سرنگونی از اسب به برادرش می‌فرماید: مرا در میان کشته‌ها باقی بگذار، زیرا تاب دیدن روی سکینه را که از من طلب آب نموده بود، ندارم... حر نیز که پس از آن که به فیض شهادت رسید، در حالی امام که خاک از چهره او برمی‌گرفت، بدو فرمود: «به راستی، تو هم‌چنان که مادرت نامیده حر و آزاد مردی، آزاد در دنیا و آخرت.» تمامی اصحاب، از زن، فرزند، جان، مال خویش چشم پوشیدند و به زر و زیور دنیا تا آن جا که در راه محبت و ارادت دوست نیاز بود، پشت پا زدند و جان خود را که عزیزترین است، بذل نمودند که: «کمال الجود بذل الموجود».

بازتاب و نتیجه لقمه حرام

از دیگر عبرت‌های عاشورا توجه به این اصل مهم است که از مهم‌ترین اموری که نخواهد گذاشت، سخن حق در گوش انسان فرو رود و در عمق جاننش بنشیند، پر شدن شکم از مال حرام، نداشتن اصل و نسب سالم و حب دنیا در تمامی ابعاد آن است که به قول رسول اکرم (ص): «دوستی دنیا منشأ تمام خطاهاست.» بدون تردید کسی که امام حسین (ع) را و یا برادر، پدر، مادر و جد او را از نزدیک و یاتنها با یک واسطه می‌شناخت و به اخلاق و گفتار و اعمال ایشان آگاه بود و از جایگاه و شأن والای ایشان اطلاع داشت، آلوده به وعده‌های یزید و عبیدالله نمی‌شد. اگر چشمان بی‌نورشان را برق سکه‌های وعده داده شده کور نکرده بود، اگر شکم‌های خود را از مال حرام انباشته ننموده بودند، هیچ‌گاه حاضر نمی‌شدند که حتی فکر شمشیر کشیدن در مقابل سید جوانان اهل بهشت را بنمایند، چه رسد به این که گلوی طفل شیرخواره‌اش را در کنار نهر فرات، گوش تا گوش بدرند! اینان اگر اصل و نسب سالم و پاکی داشتند، تحت هیچ اوضاعی حاضر نمی‌شدند، بر پیکر مطهری که در دامان خاتم پیامبران رشد نموده، اسب بتازند. پس تعجبی ندارد اگر ابو عمر زاهد می‌گوید: ما در احوال این ده نفر (که بر پیکر حسین (ع) اسب تاختند) دقت کردیم، دیدیم همه آنان زنازاده بوده‌اند. اینان اگر ذره‌ای در دل‌های کثیف خود جایی برای وجدان و تشخیص حق از باطل می‌گذاشتند، در مقابل این همه پند و اندرز امام و یاران ایشان تاب و تحمل از دست می‌دادند و به طور قطع از سپاه کفر جدا می‌شدند... اما افسوس که این قوم نه فقط به وظیفه دینی و شرعی خود عمل نمود بلکه وظایف انسانی خود را نیز لگدمال کرد. هر چند این دد منشی، در هیچ جای تاریخ هم‌اوردی ندارد و دیری نخواهد گذشت که متناسب با این خوی کثیف خود، جزای خویش را دریافت خواهند کرد، آن هم در روزی که به فرموده قرآن کریم: (وَ يَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ)؛ و روزگاری که ستمکار دست‌های خود را از پشیمانی می‌گرد.»

سنت الهی برای امتحان و محک زدن انسان‌ها

«الْأَناسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِينِ لِعَقْبِ عَلِيٍّ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ» مردم بنده دنیایند. دین را بر زبان می‌آورند تا آن گاه که زندگانی خود را بدان سر و سامان دهند. عاشورا صرف نظر از وقایع پندآموز آن، میدان مشخص شدن عیار انسان‌هاست. حوادث کوچک و بزرگ این روز، به بهترین وجه ممکن، این وظیفه و مسئولیت را به منزل می‌رسانند. در این روز یک بار دیگر - آن هم برای آخرین بار - بایستی سره از ناسره تشخیص داده شود، حق از باطل منفک گردد و مؤمن از منافق سوا شود، و این سنت الهی است آن جا که می‌فرماید: (أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)؛ آیا مردم می‌پندارند وقتی بگویند ایمان آورده‌ایم و انگذاشته می‌شوند، در حالی که هنوز آزمایش نشده‌اند. و البته این امتحان بسیار سخت و طاقت‌فرساست. برای حسین (ع) و اصحاب و خانواده ایشان سخت است، زیرا بایستی به مظلومانه‌ترین وجه ممکن به شهادت برسند و به زشت‌ترین صورت ممکن غارت شوند و طعم تلخ اسارت را با آن حال رقت آور بچشند. اما لشکر کوفه که به ناجوان مردانه‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین صورت امکان با خاندان رسالت برخورد نمودند، از فردای عاشورا، تاریخ بر آنان لعن و نفرین می‌فرستد و خشم الهی فرا راهشان قرار می‌گیرد که به قول

قرآن کریم: (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ اکنون باید خنده کم و گریه بسیار کنند که به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید.

زشتی پیمان شکنی و نماندن بر سر عهد و میثاق

در عاشورا هم چنان که عبرت‌های شیرینی از وفاداری و غیرت، به چشم می‌خورد، مع الاسف عهدشکنی و بی‌وفایی نیز نمایان است. شکی نیست که در میان آن سپاه چند هزار نفری کوفه، فراوان بوده‌اند افرادی که مشتاقانه به امام نامه نوشته و خواهان آمدن ایشان به کوفه شدند ولی بعد عهد و میثاق خویش را فراموش کردند و با بی‌شرمی هر چه تمام‌تر بر روی حضرت شمشیر کشیده‌اند. به تعبیر قرآن کریم: (نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ)؛ سوگندهای خود را پس از عهد خویش شکستند. همین مردم آن چنان شور و اشتیاقی، درباره حضور امام در بین خویش نشان دادند که مسلم به پسر عموی خویش نوشت: «مردم این شهر یک صدا و یک دل پیرو تو و گوش به فرمان تو هستند. باید هر چه زودتر بدین سو حرکت کنی.» و حال در هنگامه عاشورا آن گونه ناجوان مردانه بر وی تیغ کشیدند. امام بر این بی‌وفا مردمان فریاد می‌زند که: «ای گروهی که در این جا برای کشتن من گرد آمدید، مرگ و هلاکت بر شما باد، شما حیران و سرگشته به ما پناهنده شدید و ما را به دادرسی خود فرا خواندید، ما به سوی شما آمده و فریادتان را اجابت کردیم، اکنون شمشیری را که ما به دستتان دادیم به رویمان می‌کشید؟...»

نتیجه کفران نعمت و دست کشیدن از ایمان و اعتقاد

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيَذِقَ الَّذِينَ عَمِلُوا الْعُلْمَ يَرْجِعُونَ) از نکات پندآمیز عاشورا، جمع‌بندی این مسئله اساسی است که به طور قطع و به حکم «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» کسی که ستم کاری را یاری کند، خدا آن ظالم را بر وی مسلط خواهد کرد» دست کشیدن از حسین (ع) مساوی است با رفتن زیر یوغ یزید. امتناع از پاکی یعنی قبول نجاست و کنار آمدن با دیو به منزله رد فرشته است. این واقعیتی انکارناپذیر است. چرا که اگر آن نامردمان دست رد بر سینه نوه رسول خدا (ص) بزنند طبیعتاً غیر از یزید کسی باقی نمی‌ماند تا با او بیعت کنند. به عبارتی دیگر، اگر آن قوم به وعده‌های پست و دنیایی یزید و عبیدالله پشت پا بزنند، پس چه کسی گروی علی اصغر را با تیر سه شعبه گوش تا گوش بدرد؟ و بر پیکر پاک حسین (ع) اسب بتازد؟ و بدین گونه است که امام در ظهر عاشورا می‌فرماید: «خشم الهی بر یهود شدت یافت، آن زمانی که (عزیر را) فرزند خدا دانستند و خشم خدا بر نصارا شدت یافت، آن زمانی که خداوند را سومین خدای خود خواندند، و غضب پروردگار بر مجوس شدت یافت، آن زمانی که به جای پرستش خدای یکتا به عبادت ماه و خورشید پرداختند، و خشم الهی بر امتی که برای کشتن فرزند پیامبر خود، متحد و هماهنگ شدند، شدت گرفته است.» گویا این سخن امیرالمؤمنان علی (ع) را از یاد برده‌اند که فرمود: «يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ؛ روزی که مظلوم حق خود را می‌ستاند، سخت‌تر است تا روزی که ظالم بر مظلوم ستم می‌کند.» به فرمایش خداوند در قرآن کریم که می‌فرماید: (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ - ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ)؛ «وای بر زندگی و صد وای بر مرگ تو. پس وای بر برزخ و صد وای بر محشر تو.»

عدم عبرت آموزی از گذشته خویش

از دیگر نکات عبرت آموز این روز، عدم درس آموزی و کسب تجربه از گذشته است که کوفیان مرتکب آن اشتباه تلخ و جبران ناپذیر گردیدند. حادثه کربلا در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد و طبیعی است که کل جریان‌های حادث شده در عرصه اسلام را، از هجرت پیامبر تا شب عاشورا، این قوم پلید یا خود درک کرده و یا با واسطه‌ای می‌دانستند به هر حال، بهتر از هر کسی می‌توانسته‌اند،

سره را از ناسره تشخیص دهند تا چونان گذشته، یک بار دیگر به ورطه هلاکت نغلتند. از لشکرکشی‌های کفار قریش تا غضب خلافت، از غضب فدک تا شهادت بانوی اسلام (أُمُّ الْأَثَمَةِ النَّجْبَاءِ) فاطمه زهرا، از حيله معاویه و عمرو عاص در صفین تا جریان نهروان، از شکافته شدن فرق مولود کعبه در مسجد تا خالی شدن اردوی فرزندش حسن (ع) و... هر کدام از این حوادث خود معلمی بزرگ و مطمئن می‌توانست باشد، تا دگر بار ره رفته را نپویند و طعم خواری را نچشند، اما افسوس که به رغم مشاهده همه این وقایع، اینان چشمان بی‌فروغ خود را بر این عبرت‌ها بر بستند تا خود عبرت آیندگان واقع شوند.

دست بردن امام به قبضه شمشیر برای آخرین راه

با مطالعه تاریخ و عوامل زمینه ساز عاشورا، به خوبی این نکته عیان می‌گردد که امام نهایت تلاش خویش را به کار بردند تا کار به خون‌ریزی کشیده نشود. نه از آن جهت که خدای نخواسته از مرگ هراسی داشته‌اند که به فرموده ایشان: «مرگ را جز خوش بختی و زندگانی در کنار ستم‌کاران را جز ملامت نمی‌بینم.» بلکه از آن روی که می‌خواستند حجت خدا بر آنان تمام گردد و راه هرگونه عذر و بهانه در فردای قیامت و پیش گاه عدل الهی را از آنان بگیرد، و بدین گونه بود که امام حاضر به بیعت با «ولید بن عتبّه» والی مدینه نگردید و به مکه رفت و در آن جا هم نماند و آن گاه به عراق رفت و وقتی با سپاه حر برخورد نمود و از نیرنگ و بی‌وفایی کوفیان آگاه گردید، فرمود: «این مردم مرا به سرزمین خود خوانده‌اند تا با یاری آنان بدعت‌هایی را که در دین خدا پدید آمده است، بزدایم. این هم نامه‌های آنان است. حالا اگر پشیمانند بر می‌گردم.» و پس از ممانعت سپاه کوفه از بازگشت امام به حجاز یا رفتن به کوفه، در سرزمین کربلا فرود آمدند و باز قاصد فرستادند، خطابه خواندند و لشکر عمر بن سعد را آگاه نمودند و... که همه آن برخوردها و گفتارها برای هر کس که شامه‌ای درست و نایب‌دار داشته باشد، بوی آشتی‌طلبی و خیرخواهی و مردم دوستی از آن می‌شنود. سخن مردان خدا و همان کسی که بی‌هیچ‌گونه آرایش لفظی و رعایت صنعت، بسیار ساده در آن اوضاع بیان می‌دارد، تا با افکندن خود در میان شعله‌های خشم و طغیان شهوت که توده جاهل در آن می‌سوزد، یک دو تن را برهاند و از میان شعله بیرون کشد... و سرانجام امام در نیم روز عاشورا و پس از آن همه مدارا و موعظه و ایجاد فرصت بازگشت، دست بر قبضه شمشیر نهاد.

جنگ به زشت‌ترین و ناجوان‌مردانه‌ترین شیوه ممکن

از عبرت‌های عاشورا، عملکرد وقیحانه و زشت لشکر کوفه در جنگ با امام حسین (ع) است. این قوم صرف نظر از این که اصولاً برای ماهنوز در ابعاد شخصیتی و اعتقادی خود که این گونه گستاخانه به دریدن حرمت خاندان نبوت پرداختند، ناشناخته‌اند و از نظر شیوه جنگی و استراتژی به کار برده شده، در آن نیز به طور هولناکی دست همه خون آشامان و جنایتکاران تاریخ را از پشت بسته و گره زده‌اند. این قوم اصل جوان‌مردی را با بستن آب به روی سپاه امام و دریغ آن حتی از اطفال لب‌تشنه، زیر پا گذاردند و در مقابل خواهش حضرت ابوالفضل العباس که فرمودند، قدری از این آب که مهریه مام عزیزش زهرا (س) است، بدهید تا کودکان خردسال او در میان آفتاب سوزان هلاک نشوند، جواب دادند: در صورتی این کار را می‌کنیم که برادرت حسین (ع) با یزید بیعت کند و گرنه تمام جهان را آب فرا گیرد و در تصرف ما باشد آب به شما نخواهیم داد.» یا در مقابل فرمایش امام که فرمودند: «ای مردم، شما پیروان و خانواده‌ام را کشتید و فقط این طفل شیرخوار باقی مانده است که از جهت تشنگی له‌له می‌زند، پس جرعه‌ای از آب به او بنوشانید.» تیر سه شعبه‌ای را حواله گلوی ایشان می‌نمایند. این سپاه بددل در مقابل هر کدام از اصحاب امام که قدم به میدان می‌گذاشت، به طور دسته جمعی یورش می‌بردند و با ناجوان‌مردی و به دور از چهارچوب اخلاق رزم‌مردانه به پیکار با آنان می‌رفتند، تا جایی که هنگام آوردن آب، شش بار بر علم‌دار کربلا یورش بردند؛ و گفته شده که چهار هزار تیرانداز نگهبان شریعه،

آن چنان بدن قمرینی هاشم (ع) را آماج تیر قرار دادند که زره بر تن ایشان هم چون پوست خارپشت می نمود.

برخورد زشت و ناجوان مردانه با کشته‌ها و اهل حرم

بعد از ظهر عاشورا، آن هنگامی که دیگر کسی از سپاه امام نمانده بود، تا جلوی لشکر خصم پلید ایستادگی کند و همگی اصحاب امام و البته خود امام به فیض شهادت نائل آمدند، دیوانه‌هایی که خشم و شهوت مال و جاه دنیا جسم و روحشان را پر کرده بود، بی‌شرمی هر چه تمام سر مقدس ایشان را از بدن جدا کردند و به فرمان عمر بن سعد، ده نفر داوطلب شدند بر بدن حسین (ع) است بتازند. باری، بر بدن پاک حسین (ع) که پشت نبی اکرم، سنگینی او را در سجده‌ها تحمل کرده و میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرئیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم (ص) داده، و خدای عالمیان به برکت قدومش حدیث لوح را از عالم بالا- فرو فرستاد و... آن نابکاران اسب دوآیندند. بابت این خدمت خویش از بن زیاد جایزه ناچیز و البته از مختار جایزه ارزنده‌ای در این دنیا گرفتند، که دستور داد آن ده نفر را گرفته و دست و پای آنان را میخ کوب کرده و بر پشت آنان اسب بتازند تا به درک برسند. صد البته پاداش کردار زشت آنان در نزد خدا محفوظ است که «اکنون که در عالم برزخند آتش دوزخ را صبح و شام بر آن‌ها عرضه می‌دارند...» و عذاب اصلی آنان با آغاز قیامت شروع می‌گردد که: «و کسانی که بدکار و زشت کردار آیند در آن روز به رو در آتش جهنم افتند، آیا جز آن جزای اعمال آن‌هاست؟» این سپاه بی‌شرم، پس از آن به خیمه گاه امام یورش بردند، آن چنان که روایت شده در غارت خانه‌های فرزندان پیامبر و نور چشمان زهرای بتول از هم سبقت می‌گرفتند، حتی چادری را که زنی به کمرش بسته بود، می‌کشیدند و گوشواره را از گوش دختران اهل بیت می‌ربودند. آن گاه به فرمان عمر بن سعد زنان را از خیمه‌ها بیرون کردند و خیمه‌ها را به آتش زدند و زنان را سر برهنه، جامه به یغما رفته، پابرهنه و شیون کنان اسیر کرده و می‌بردند. و به این هم بسنده نکردند و سرهای اصحاب امام را جدا کردند و برنیزه گذاشتند و بر گردن اسب خویش آویزان کردند و همراه با اطفال و زنان که بر شترهای بی‌جهاز سوار نموده بودند، به نزد شراب‌خوار زنازاده بردند. این برخوردها آن چنان کثیف، وقیحانه و مشمئز کننده بود که در هیچ کجای تاریخ نمونه‌ای برای آن نمی‌توان پیدا کرد. البته همه آن اعمال ننگین، بهترین پیام و رساترین مدرک، جهت اثبات مظلومیت حسین (ع) و اصحاب و اهل بیت ایشان بوده و عبرتی است برای همه آنان که دوست دارند به حسین (ع) اقتدا کنند و با مشی حسین (ع) در میدان عمل حاضر گردند تا درک کنند که حسین کیست و راه حسینی از چه سوی می‌گذرد.

ادای دین کوفیان به حسین با آن وقاحت بی‌بدیل

آن قوم که یک بار در کوفه و با دعای امام به باران رحمت الهی دست یافته بودند و باری در صفین که معاویه آب را گرفته بود و بار دیگر هم در صحرای کربلا، آن هنگام که سپاه حر تشنه از راه رسیده بود و به وسیله امام سیراب شده بودند، به زشت‌ترین شیوه ممکن آن خدمت‌ها را جبران کردند و البته از قومی خیانت پیشه، چون آنان چه انتظاری جز این؟ به راستی تاریخ، چه زجری می‌کشد از این که چگونه در خود ثبت کند جبران آن‌همه بزرگواری را؟ این مردم که امروز آب را از طفل شش ماهه امام هم دریغ می‌کنند، همان‌هایی هستند که چندی پیش، پس از آن جریان استسقا و آمدن باران رحمت الهی به دعای امام حسین (ع) خدمت ایشان رفتند و با شور و اشتیاق ضمن تشکر و سپاس فراوان عرض کردند که امیدواریم، روزی بتوانیم این خدمت شما را جبران کنیم و از خجالت شما بیرون آییم.

تلون مزاج و رنگ به رنگ گشتن بی‌وقفه کوفیان

بی‌وفا مردمانی که یک بار در جواب احتجاج امام با ایشان می‌گویند: همه آنچه را که تو گفتی، ما نیز می‌دانیم، ولی با این وجود

دست از تو بر نداریم تا آن که با لب تشنه طعم مرگ را به تو بچشانیم، و بار دیگر هنگامی که امام بر اثر جنگ و جراحات خسته و سست شد و ایستاد، هر یک از ایشان که روی به جانب حضرت می‌آورد، منصرف می‌شد تا مبادا خدا را در حالتی که خون امام بر گردش است، ملاقات کند. جامه کهنه‌ای را که امام در زیر لباس خود قرار می‌دهد، پس از شهادتش از تنش در می‌آورند، با وجود آن که در چند نوبت پشت سر امام ایستادند و به او اقتدا می‌کردند، زیرا امام مسلمانان است و برای اقامه نماز جماعت از فرستاده حاکم قانونی سزاوارتر است. همانان که انگشت امام را همراه انگشتی ایشان قطع می‌کنند، بار دیگری برای اقوام خویش و نزدیکان امام امان نامه می‌آورند. زمانی داوطلب می‌شوند تا بر بدن مطهر امام اسب بتازند، ولی بار دیگری در مقابل احتجاج حضرت ابوالفضل جهت طلب مقداری آب برای اطفال خرد سال می‌گیرند و بعضی حتی از اسب پیاده می‌شوند و خاک بر سر می‌ریزند. چگونه می‌توان باور نمود این مردم نسل بی‌واسطه یا حداکثر نسل دوم، همان مردمی هستند که آب را از کام تشنه خود می‌گرفتند و به دوست خود می‌دادند و او نیز چنین می‌کرد تا آن گاه که همگی از تشنگی شهید می‌شدند؟ از مردمی که پیشینیان آنان حتی به ملخ هم پناه می‌دادند یا اگر کبوتری بر بالای چادر ایشان آشیانه می‌کرد و تخم می‌گذاشت، چادر را جمع نمی‌کردند و یکی از سپاهیان را نگه می‌داشتند تا در آن جا توقف کند و پس از آن که کبوتر بچه‌های خود را پرواز داد، آن چادر را بر چید. این واقعیتی است که همه به آن معترف بوده‌اند؛ چنان که وقتی کوفیان در خانه «سلیمان بن صرد خزاعی» گرد هم آمدند، ایشان رو کرد به آنان و گفت: «مردم اگر مرد کار نیستید و بر جان خود می‌ترسید، بیهوده این مرد را مفریبید.» و یا معاویه به یزید سفارش می‌کند: اگر عراقیان هر روز عزل عاملی را از تو بخواهند بپذیر، زیرا برداشتن یک حاکم آسان‌تر از روبرو شدن با صد هزار شمشیر است و این درسی بزرگ و عبرتی سنگین ازده‌ها پیام و عبرت‌های تلخ و شیرین عاشورا است. تا تمامی انسان‌ها خصوصاً انسان‌های کم‌ظرفیت و رنگ‌پذیر با چنگ زدن به اعتقادی راستین که از شریعت پاک محمدی (ص) بر گرفته شده، در تندباد حوادث از جای نلغزند و به هر سوی کشیده نشوند. در پایان، ذکر این نکته لازم است که پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا منحصر به همین بیست پیام نیست. و این روز بزرگ که به حق سرمشق همه روزهای تاریخ لقب گرفته، هنوز در جای جای خود عبرت‌هایی برای همیشه بشریت به یادگار گذاشته که ذکر چند مورد از آن‌ها تنها به فهم ناقص نویسنده بر می‌گردد. بر کسی پوشیده نیست که هر کدام از این پیام‌ها نیز خود حاوی دهها و صدها نکته ظریف و بررسی کردنی است که از آن‌ها می‌توان کتاب‌ها نوشت و پندها آموخت و اصل مطلب هم در همین پندآموزی و عبرت‌گیری نهفته است تا انسان با آگاهی از آن، ضمن شناخت واقعیت، ره رفته را نیاماید و تجربه‌های تلخ و شیرین گذشته را چراغ راه خویش قرار دهد. اگر در ۱۳۶۲ سال پیش بی‌وفا مردمی برانگیزنده حق را اجابت نکردند، ما هوشیار باشیم که به فرموده قرآن: «و هر که برانگیزنده حق را اجابت نکند، در زمین مفر و پناهی از قهر خدا نتواند یافت و جز او هیچ یار و یآوری نخواهد داشت و چنین کسانی بدانند که در ضلالت و گمراهی هستند.» هر چند که مع الاسف، صحنه‌ای که در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد قرآن در نیم قرن پیش از آن، خبر آن را داده بود که: «اگر محمد بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خود بر می‌گردید، اگر چنین کنید به خدا زیانی نمی‌رسد.» و برگشت مردم آن سامان به روشی از زندگی که جز خشم و شهوت نبود، بسیار تلخ و جان‌گداز است، اما به هر حال این واقعیت ماجرا و حقیقت تاریخ است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

